

دعوت به همکاری و مشارکت در امر

آموزش پرورش

بدران و مادران گرامی ، اولیاء



شما بخوبی میدانید که آموزش و پرورش یک نهاد مردمی است وبدون مشارکت مردم غیر مقدور و عملا امکان پذیر نیست ، وظیفه تعلیم و تربیت فرزند بعهدہ پدر و مادر است و آنها موظفند بنا بتوانائی خود تمام امکانات مادی ومعنوی تعلیم و تربیت فرزند خود را فراهم سازند وبهر طریق که ممکن است در حفظ وحراست این عزیزترین موجود که شمره حیات وشیره جان آنهاست از صمیم قلب بکوشند وچنین هم هست ، کدام پدر ومادراست که بدین امر حیاتی بی توجه باشد ودر انجام این وظیفه خطیر نکوشد . بدیهی است که چون آموزش وپرورش باید مردمی ، عمومی ، مداوم وبرای همگان سهل الوصول باشد وهیچکس در جامعه از آن بی بهره ومحروم نماند وهمچنین آموزش به صورت عادلانه در سطح کشور توزیع شود و یک سیاست واحد در هدایت کل جامعه بسوی هدف غائی تربیتی اعمال گردد ناگزیر همه

ما این وظیفه خطیر را بدولت ، که برگزیده ملت است واگذار کرده‌ایم اما این تفویض اختیار هرگز دال بر سلب مسئولیت از ما نمیشود ، همه بخوبی آگاهید که امکانات مادی و معنوی دولت محدود است و در توزیع عادلانه حداقل آموزش در سطح کشور آن هدف اصلی تربیتی که باید عاید گردد نامین نمیشود و آموزش و پرورش در دریائی از مشکلات چون کلاف سردرگمی در می‌آید که نمونه آنرا ملاحظه میکنید .

ما نمیتوانیم منتظر بمانیم که دولت فردا طبق بند ۳ اصل سوم قانون اساسی همه امکانات خود را برای امور آموزش و پرورش و تربیت بدنی رایگان برای همه در تمام سطوح و تسهیل و تعمیم آموزش عالی بکار برد اگر چنین انتظاری هست خواهان من ، برادران من عزیزان من فردا خیلی دیر است ، زمانی فرا میرسد که کار از کار گذشته و افسوس که چرا در وظیفه خود تصور کرده‌ایم سودی ندارد ، گذشته‌ای نه چندان دور را بخاطر بیاورید آنزمانی را که هنوز جای پای استعمار در کشور ما محکم نشده بود وقتی که طاغوت قدرت فرعونیی خود را بحمایت ابرقدرت‌ها بدست نیاورده بود ، هرکس که فرزند خود را در مکتب به استاد میسپرد بنوعی در پیشبرد هدفهای آموزشی او سهیم میشد و آن در مقیاس کوچک بود و معایبی داشت و اینک در یک مقیاس عظیم است و این وحدت

و همفکری ویکی بودن هدفها است که ما را در این امر مهم پیروز خواهد گردانید . دولت در حد توانائی خود توانسته است مکان و حداقل تجهیزات ، معلم ، مسئول و خدمتگذاران ، برنامه و کتاب و محتوی و سوخت و میز و صندلی و لوازم التحریر آنرا فراهم کند اما چنانکه می‌بینیم هرگز توانائی آنرا ندارد که مشکلات ساده و روزمره را نیز بصورت اختصاصی حل نماید .

خوب فکر کنید نگاهداری تنها یک کودک در خانه با رعایت کلیه اصول تربیتی چقدر دشوار است آیا چگونه انتظار دارید ماکه عده‌ای محدود و معدود و هر چند با علاقه باشیم که کودکان یک مدرسه را بصورت جامع الجهات و با توجه بتمام ابعاد تربیتی که رعایت جزئیات آن حتما ضروری است ، بدون کمک شما اداره کنیم .

بعنوان مثال تعدادی از شما اولیاء محترم بزرگ هستید وقتی که شایعه‌ای پیرامون یک بیماری خطرناک ولو بی اساس در جامعه می‌پیچد غیر از شما چه کسانی صلاحیت این را دارند که بلافاصله بمدرسه بشنابند و بمدیر مدرسه که نگران و ناراحت کودکان است کمک کنند دیدید که اتحاد یک راه ناصحیح و غیر تربیتی قلب تعدادی از فرزندان عزیز را جریحه‌دار کرد و من هنوز از آن در رنجم وقتی در روزنامه می‌خوانیم که آتش بخاری در مدرسه‌ای کودکی را مجروح کرد و یاسقف

کنند از طرف دیگر پدرانی را می بینیم که دندانپزشکاند و رسالت حفظ و حراست دندانهای افراد جامعه بعهدده آنها محول شده است .

آیا مسئولیت حفظ دندان کودکان کم بضاعت که دندانهای زیبایی آنها در اثر عدم توجه روبه فساد و نابودی است بعهدده کیست بعهدده پدر و مادر ناآگاه اوست یا بعهده معلم وقتی معلم و مدیر در انجام این وظیفه ناتواناند و وظیفه شما است که به کمک آنها بشتابید هم اکنون عدهای از دانش -

کلاس فرو ریخت و فاجعهای بیبار آورد و این وظیفه اولیاء متخصص و مهندسان مدرسه هست که بنا به وظیفه و مسئولیت خود گاهی بمدرسه بیایند و ساختمان آنرا از لحاظ ایمنی بازدید کنند هستند در هر مدرسه افرادی که در هر زمینه تخصص دارند و آنها مسئولاند و این مسئولیتها شرعی و واجب کفائی است . دندان پزشکی کودکش در مدرسه تحصیل میکند و وظیفه دارد بازاء خدمتی که به او عرضه میشود خدمتی نیز بمدرسه عرضه نماید



آموزان در فصل زمستان نیاز به کفش و لباس گرم دارند بطوریکه بضاعت آنها کفاف تهیه این نوع پوشاک را برای آنها نمیدهد افرادی که میتوانند ، باید در این را کمک کنند .

ما از یک طرف کودکانی را می بینیم که بعلت عدم آموزش کافی خانوادگی در حفظ و حراست دندان خود کوشا نیستند و دستورات معلم بهداشت را هم رعایت نمی -



پزشک خدمات بهداشتی عرضه میکند ، مهندس و معمار در حفظ و حراست ساختمان مدرسه میکوشند یکی به قلم یکی به قدم یکی به زبان یکی با همکاری مربیان همه با هم دست بدست هم در انجام این وظیفه خطیر باید بکوشیم آنوقت خواهید دید که بهترین و با شکوهترین مدرسه را خواهیم داشت که در سایه آن کودکان عزیز و پاک به جامعه تحویل خواهیم داد .

نکته دوم یک مسئله تربیتی است که ما در مدرسه با آن مواجه شده‌ایم و باید با شما در میان بگذاریم و آن اینست که شخصیت کودک در اراده و اختیار و تفکر و تصمیم و در عمل بروز میکند و شما موظفید در این بروز و شکوفائی یار و همراه او باشید .

چه میکنی ؟ امروز در مدرسه چه کردی ؟ تعریف کن ببینم معلمها چه گفتند ، از معلمت بگو از مدیر بگو از ناظم بگو از همکلاسه‌هایت بگو چه کسی را بیشتر دوست داری چه کم داری چه میخواهی ؟

در غیر اینصورت کودک شما خود را بسی اهمیت ورها شده خواهد دید ، وقتی که از او کار خوبی سرمیزند تقدیرش کنید و وقتی که میخواهید از کارهایش تعریف کنید همیشه درست و استوار و کامل بدون کم و بدون زیاد با احتراز از هرگونه افراط و تفریط سخن بگوئید .

یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله و قولوا قولا سديدا یصلح لکم اعمالکم : ای افراد با

برای اینکار لازم است گاهی هم در کار - هائیکه برای زندگی خانواده انجام میدهید با فرزند خردسال خود نیز بعنوان یک فرد با شخصیت و با فکر و رای به مشورت بنشینید رای او را بخواهید که مبادا در مدرسه نقل کند که پدرم چنین کرد که من بدان علاقه نداشتم و یا مادرم مرا به زور بچنین کاری واداشت .

نکته دیگر : کودک شما برای خود زندگی خاص دارد و این زندگی برایش بسیار مهم و با ارزش است میخواهد درباره آن با شما سخن بگوید و از شما سخن بشنود ، او را در زندگی تنها نگذارید و با او صحبت کنید درباره کارش درباره نظریات و خواسته‌هایش فرزندم

کنید که ناخدای نکرده مشکلی پیش نیاید .
 بعزت رعایت اخلاقی در مدرسه کودکانی
 هستند که امکان تغذیه باندازه کافی را
 ندارند ومعمولا کیف آنها از خوراکیها تهی
 است در عوض کودکان مرفه‌ای هم هستند که
 کیف وجیب آنها انباشته از انواع منتقلات
 رنگارنگ ومیوه‌ها وشیرینی وشکلات است در
 نظر خود مجسم‌کنید کودکی را که شکلات



ایمان پرهیزکار وخداترس باشید وگفتار
 درست وقاطع بگوئید تا خدا اعمالتان را
 اصلاح کند . اگر بگوئید فرزندم تو بهترین
 کودک دنیائی او را از تلاش بازداشته‌اید اگر
 بگوئید تو را دوست دارم امیدوارم که موفق
 باشی درست تر واستوارتر است .

میخورد ومیوه میل میکند وکودکانی را که به
 حسرت بدهان او مینگرند این از لحاظ
 تربیتی بهیچ وجه صحیح نیست وبرای حل
 آن هیچ راهی جز کمک ومساعدت شما نداریم
 نقاضا دارد از فرزند بخواهید که جـ
 بیسکویت ومیوه ساده که امکان تهیه آن برای
 دیگران نیز میسر است همراه خود بمدرسه
 بیاورند .

بعضی از کودکان همراه خود پول بمدرسه
 می‌آورند وچون هنوز توانائی حفظ وحراست
 بقیه در صفحه ۵۸

اگر بگوئید دخترم از تورا ضی ام هرچه
 بخواهی میخرم سخن درحد افراط نادریست
 است اما اگر بگوئید دخترم هدیه‌ای برایت
 خواهم خرید درست واستوارتر است .
 کودکان را در منزل به صرفه‌جویی در
 مصرف کاغذ ودفتر ولوازم التحریر عادت
 دهید وگامهای او را در راه رسیدن باستقلال
 وخودکفائی کشور استوارتر کنید .

بعضی از کودکان زودتر از وقت معین به
 مدرسه می‌آیند ودیرتر از مدرسه میروند آمد و
 رفت کودکان را بمدرسه ومنزل حتما کنترل

مجله جلد

دهد و هر جنبشی را با غرشی وهر ایمانی را
به انفجاری کور وهر مقاومتی را به تروری نام-
جوانمردانه پاسخ گوید .

آنچه هست حرکات کثیف وزدانسانسی
شیطان چه در شکل مردم فریبانهاش وجه
بصورت دندان حمله نشان دادنش
حرکتی مردنی اما مداوم است .

طرح روی جلد بهمین مناسبت تهیه شد
توضیح اینکه پرنده سفیدی که برگ زیتون
برمنقار دارد اسطوره صلح در جهان است
و بمب که همیشه سمبل جنگ بوده است را به
معنی اعم آن (جنگ) ودر معنی اخص آن
بمب نوترونی بکارگرفته‌ایم فضای متلاطم
وخورنگ کار کنایه‌ای است به اوضاع جهان
واین سرخی در پائین و سفیدی در بالا. که
شفقی است نوعی فجر و دمیدن را تداعی
میکند که کنایه است به فجر وطلوع معیار
جدیدی در جهان .

عبار " به‌ایمان رستن از جنگال دیوان "
قسمت بالای بمب بشکل قفسی درآمده که
پرنده صلح را در خود اسیر کرده است و در
مجموع کل کار بدین معنی است که بمب
نوترونی تهدیدی است برای صلح جهانی
صلحی که همواره برای امپریالیسم مرگ آور
است ویا برآمدن خورشید مستضعفان از افق
اسلام همواره باید بوسیله شیطان بزرگ
به خطر افتد .

هوشنگ موفق اردستانی

هنگامیکه میلیونها نفر در سراسر دنیا از
فقر وگرستگی درحال مرگ هستند امپریالیسم
میلیاردها دلار خرج زرادخانه‌ها ومانورهای
نظامی دراین خلیج وآن تنگه میکند .

درهنگامیکه قلب جهان درحال طپشی
نوبین است طپیدنی که آهنگ آن برخلاف
همیشه ندای استیلای ضعیف است برقدرتمند
شیطان بزرگ مثل همیشه دیوانه وار چه در
تدارک سرهنگ نشین‌های آمریکای جنوبی
چه در حفظ سفید پرستی در قلب قاره سیاه
چه در سرکوب مبارزان فلسطینی وچسبه
در تقویت مزدوران رژیم تلاویو - وجه در
بکارگیری موشکهای زمین بزمین کافران بعثی
همه جا با انسان مبارزه میکند واکنون که این
طپش آهنگی تازه آغاز کرده است امپریالیسم
دیوانگی را باوج میرساند و دست بساختن
بمب نوترونی میزند سلاح مرگباری که قادر
است در لحظه‌های صدها هزار انسان را نابود
کند بدون اینکه تاسیساتی ویا لوله نفتی
آسیب ببیند بله هر روز که مبارزاه مردم
ستم‌دیده در سراسر دنیا اوج بیشتری میگیرد
شیطان جهان‌خوارگی را شقی تر وشتابزده تر
اوج میبخشد .

هرلحظه در کمین که به هر حرکت
دندان تهدید ویا دست تطمیع نشان

همه کمیته‌ها شرکت کنیم تا از طرفی در جریان پیشرفت کارها قرار گیریم و هم در موارد لزوم نظرات و پیشنهادات خود را ارائه نمائیم و بعلاوه خود من همراه یکبار باهریک از روسای کمیته‌ها تماس و تبادل نظر داشتم تا کمک لازم را در پیشرفت کار با آنها بکنم سعی من این بود که در کمیته‌ها سازمانده و تسهیل کننده باشم و خود را در جزئیات درگیر نکردم بلکه توجه من مصروف به نظارت و مشاوره و ایجاد ارتباط بود و باید گفت که تماس و ارتباط مسئله مهمی است زیرا بسیاری از افراد نیاز باین تماس و ارتباط دارند (اعم از مسئولین مدرسه و اولیاء و جامعه) مثلاً ماهی دوبار با مسئولین مدرسه تماس داشتم تا برنامه و پیشرفت کار را مرور نمایم ، یکی از برنامه‌هایی که در مورد آموزش اولیاء اجرا کردیم در زمینه ایجاد ارتباط بود و در این جلسات از سخنرانان مهمان دعوت میکردیم و عصر روز دیگری به صورت گروه کار کوچکی برای بررسی مسائل مشترک کمیته‌ها دورهم جمع میشدیم ، بدین ترتیب با مسائل مهم مربوط به روابط اولیاء و کودکان آشنا شدیم ، این یک تجربه پرمعنا و همچنین پاسخ یک نیاز واقعی بود ، سعی میکردیم در هر یک از مراحل برنامه تا آنجا که امکان داشت افراد بیشتری را به همکاری و تشریک مساعی جلب کنیم تا از این طریق نیازهای خود و کودکان خود و مدرسه را دقیقاً

شناسائی کنیم ، نکته مهم دیگر احتراز از " نامربوط بودن " برنامه‌ها بود تا ایجاد انگیزه در اعضا انجمن و در اولیاء میسر باشد ، انجمن اولیاء و مربیان یک نیروی سازنده و مثبت برای ایجاد همکاری در مدارس و در اجتماع است .

در حال حاضر انجمن‌های اولیاء و مربیان بیش از هر موقع دیگر مورد نیاز جامعه بوده و میزان سودمندی و کارآئی آنها بستگی به چگونگی مدیریت و رهبری موثر آنها و بویژه مشارکت توأم با علاقمندی اولیاء دارد کنه در نهایت امر نتیجه و ثمر کار آنها عاید کودکان و عزیزان خود آنان میشود .

بقیه از صفحه ۲۳

بدلیل اینکه عموماً موقعی که میخواهد بدی کند مخفیانه عمل میکند و وقتی بکار نیکی دست میزند کوشش دارد که دیگران را خبر کند و بنحوی سایرین آگاه گردند و کار او را مشاهده کنند و مورد تقدیر قرار دهند .

(۱) سوره مائده آیه ۱۰۵ - علیکم انفسکم لا یضوکم من ضل اذا اهدینم .

(۲) سوره فاطر آیه ۱۸ (۳) سوره نور آیه ۱۰

(۴) سوره احقاف آیه ۱۸ - (۵) سوره تحریم

آیه ۵ (۶) سوره نساء آیه ۱۱۱ (۷) سوره

اسراء آیه ۱۳ (۸) سوره اسراء آیه ۱۴ -

(۹) سوره نجم آیه ۳۸ تا آیه ۵۵ - (۱۰) سوره

ق آیه های ۱۵-۱۶-۱۷

مسئولیت زندگی خود را خود بپذیرد ، از اینجهت باید همراه با تحصیل ودریافت تجربه دیرگان بتدریج کودکان را با تجربہ های واقعی زندگی آشنا کرد وآنان را برای برآوردن نیازهایشان کمک نمود .

جامعه اسلامی در برخورد با بیرون از مرزهای عقیدتی خویش موظف است آن - چنان خود را قدرتمند وآماده نگهدارد که هرگز تصور تهاجم ، به اندیشه دشمن خطور نکند برای تامین این منظور ورزش را از بیهودگی در میآورد و تیراندازی - دویدن و دیگر ورزشهای رزمی را جزء برنامه های روزانه خویش سیازد تا با نشاط کامل بیک زندگی آزاد وپراز سرور و روحانی و عشق الهی بپردازد : **وَأَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ .**

این اجمالی از کلی ترین هدفهای تربیت انسان است درجامعه اسلامی والبتہ هر نکته ای که دراین اجمال آمده است باید مشروحاً گسترش یابد وهدفهای جزئی تر و روشنتر مشخص گردد ، رسیدن به این هدفها و حرکت براساس این رهنمودها همه در پناه رهبری الهی فقیه میسر است وبدین جهت برنامه ها باید بگونه ای طراحی گردد که نخست مبین ارزش والای " ولایت فقیه " بوده ودیگر کودک ونوجوان وجوان را در مقام ایمان وعمل به پذیرش این ولایت عظیم الهی متعهد سازد که : **وَمَا نُؤَدِي بِشَيْءٍ كَمَا نُؤَدِي بِالْوَلَايَةِ .**

و لطف ، محبت و چه خوب اجتماعی است این اجتماع الهی ، شبهاشان مناجات با خدا و روزهایشان تلاش در آبادی زمین و بهره مند کردن انسانها .

براساس رهنمودهای پیامبر گرامی ، کودک تا هفت سال باید مستقیماً مورد امر ونهی وبازخواست قرارنگیرد بلکه غیر مستقیم او را با وظائف آشنا کرد ولی پس از هفت سال نخست میباید بتدریج بار خویش را خود



بدوش کشد بطوریکه درس بلوغ طبیعی تقریباً نیمی از این بار را ، توانائی برداشتن داشته باشد ودر هفت سال بعد تمام



نامه‌ای از مادر بزرگ

ترک میگفتند و برای راهپیمایی و ابراز مخالفت با رژیم طاغوتی بکوچه و خیابان میریختند خانواده علی هم همچون هزاران هزار هموطن و همشهری خود در راهپیماییها شرکت می‌جستند و علی که در آن روزها حدود ده سال (اما چون رشد خوبی داشت بیشتر از ده سال نشان میداد) داشت بمجرد شنیدن صدای تکبیر بخوبی میآمد و با جمعیت براه میافتاد و تا دیروقت گرسنه و تشنه راهپیمایان را همراهی میکرد .

در آن روزها و هفته‌های نخستین انقلاب که طوفان درهم کوبنده انقلاب میرفت تا سراسر مملکت را فراگیرد و قوانین و فرامین اسلامی را حاکم بر روابط افراد سازد ، گروهها با فریاد الله اکبر یکدیگر را آگاه و به همکاری می‌طلبیدند ، و برای تأیید همفکری و

علی پسری است در حدود سیزده سال دارای قدی نسبتاً بلند و قیافه‌ای دوست داشتنی ، او بسیار مهربان و همراه است ، تمام بچه‌های محل او را دوست میدارند و هرگاه بین آنها نزاعی واقع شود با ملاطفت و زبان چرب و نرم آنها را نصیحت میکند و با کدخدا منشی بین آنها صلح و صفا برقرار میکند .

علی در یک خانواده مذهبی و متدین بزرگ شده ، خانواده او به تقوی و فضیلت معروف هستند ، آنها در لباس روحانی نیستند ولی در روش متقی و پرهیزگارند .

در آن روزها که نغمه آزادی از گوشه و کنار مملکت بگوش میرسید و صدای آزادی ، استقلال جمهوری اسلامی از حلقوم ستم‌دیدگان بیرون میآمد و مردم گروه گروه کار و کسب خود را

همسایگان ایجاد میکرد که ناخود آگاه بر پشت بامها کشیده میشدند و با آهنگی همگام اعلام آمادگی برای مبارزه عظیمی که در پیش گرفته بودند میکردند

بالاخره انقلابیون پیروز گشتند و روز ۲۲ بهمن سال ۱۳۵۷ پیروزی آنها بجهان و جهانیان اعلام گردید و علی که در کلاس سوم دبستان درس میخواند و ماهها بود مدرسه را ترک گفته بود تا در راهیمائیها شرکت کند راهی مدرسه شد و زندگی عادی و روزمره را در پیش گرفت .

روزها ، هفتهها و ماهها پشت سرهم گذشت و انقلاب میرفت تا دوران سازندگی را آغاز کند ، خرابیها ترمیم و ویرانهها بازسازی شوند که عراقیها آتش جنگ افروختند و کشور ما را بجنگ ناخواسته کشیدند .

جنگ هر روز توسعه مییافت از کشته پشته میساخت ، آبادیها را ویران میکرد ، جوانان را ناکام و پدران و مادران را داغدار میساخت ، هر روز موشکهای عراق دیوانهوار بر سرآبادیهای کشور ما فرو میریخت جانداران را بیجان و گلستانها را گورستان میساخت

جوانان وطن گروه گروه برای حفظ آب و خاک آباء و اجدادی و تحکیم مبانی اسلام و برافراشتن پرچم لاله‌الاله بسوی جبهه‌های جنگ روبروند ، اینان شهیدشدن را افتخار و مرگ در راه اسلام را زندگی جاویدان

همگامی و همصدائی در ساعت‌های معینی از شب بر پشت بام‌های رفتند و فریاد الله اکبر نه تنها ساکنان این قسمت از کره زمین را که نامش ایران است بلرزه میآورد بلکه ساکنان ملاء اعلی را بیاری می‌طلبید ، شی از همین شبها که مردم دعوت شده بودند که ساعت ده شب برای گفتن الله اکبر به پشت بامها بروند ، علی که ساعت گفتن الله اکبر را اشتباه کرده بود بر پشت بام منزل رفت هرچه صدای خود را بلند تر میکرد و الله اکبر میگفت صدائی که پاسخگوی صدایش باشد نمیشنید او که غافل از اشتباه خود بود خشمگین چون شیر غران صدایش را در آخرین حد قدرت خود بلند کرد بازهم پاسخی نشنید و چون صدایش صدای کودک بود همسایگان آنرا نوعی بازی تصور میکردند بالاخره علی مایوس راه برگشت از پشت بام را به پیش گرفت و فریاد میکشید الله اکبر ، الله اکبر اما وقتی عقربه‌های ساعت دقایق و ثانیهها را پشت سر گذاشت و عقربه بزرگ بر روی ساعت ده و کوچک روی ۱۲ قرار گرفت و صدای زنگ زمان ساعت ده شب را اعلام کرد ناگهان طنین صدای الله اکبر فضای تهران را فراگرفت و هیچ صدائی جز الله اکبر بگوش نمیرسید علی کوچک بر روی پشت بام خانه ظاهر شد و با تمام وجود الله اکبر میگفت ، گوئی از هر موی سر او صدای الله اکبر برمیخاست ، ظاهر شدن این کودک بر روی پشت بام و صدای او چنان هیجانی برای

میدانند ، وزندگی جاویدان ابدی را بزرق و برق ظاهری زندگی موقت ترجیح میدهند .

جوانان غیور و سرشار از لذت پیروز در انقلاب ، با حضور خود در جبهه‌های جنگ و در صحنه مبارزات زیر ستون بنای انقلاب را هر روز مستحکم تر از روز پیش میکنند ، نه تنها کسانی که در جبهه می‌جنگند حضور خود را در صحنه مبارزات حفظ میکنند بلکه آنانکه در پشت جبهه بنحوی از انحاء خدمت میکنند در صحنه حضور دارند .

علی که اخبار جنگ و مصیبت‌های ناشی از آنرا هر روز در اخبار رادیو و دیگر رسانه‌های خبری میشنید بشدت ناراحت میشد و هر بار که آمار شهداء را از رادیو پخش میکردند او زار زار میگریست

علی هر روز با دوستانی که از لحاظ سن و سال از او بزرگتر هستند ساعتها دورهم می‌نشستند و صحنه‌های میادین جنگ را برای یکدیگر مجسم و اظهار نظرهای مختلف می‌کردند ، او هر روز می‌شنید که عده‌ای برای رفتن بخدمت وظیفه نامنویسی کرده‌اند و باید بخدمت اعزام گردند و نیز عده‌ای داوطلب اعزام به جبهه‌های جنگ شده‌اند . . .

علی مدتها بود وقتی در خانه بود دور از چشم پدر و مادر بگوشه‌ای میخزید و در فکر فرو میرفت ، او با خود می‌اندیشید که چگونه میتواند برای پیروزی در جنگ مانند پیروزی در انقلاب خدمت کند ، شب که در بستر میرفت تا خواب چشمهایش را فراگیرد نقشه

میکشید که چه تدبیری کند چگونه میتواند برای سرکوبی دشمن به جبهه برود ، شب نقشه‌ها میکشید که مثلا چگونه از خواب پدر و مادر استفاده کند و نیمه شب فرار کند و خود را به جبهه برساند ، یا در تهران بکجا برود و چگونه خود را بستاد جنگی معرفی کند ، اما صبح که از رختخواب برمیخاست افکار و نقشه‌های شب پیش را ناصواب و بچگانه مییافت . . .

شبهای چندی باین منوال گذشت بالاخره باخود گفت : من باید در این جنگ شرکت کنم و باید به جبهه بروم تا در پیروزی شریک شوم یا شربت شهادت بنوشم و زندگی جاودانه پیداکنم . . . من بچه نیستم من امروز سیزده سال دارم اگر بیست سال داشتم که ناگزیر مرا بخدمت وظیفه میبردند اگر اکنون که سیزده سال دارم بروم شاید خدمتی بکنم و نامم در عداد نوابغ ثبت شود با این طرز تفکر بالاخره علی عزم را جزم کرد که موضوع را اول با مادر خود در میان بگذارد شاید او وسیله سفر او را به جبهه جنگ فراهم کند

بالاخره یک روز صبح که علی برای خوردن ناشتائی برسرفره صبحانه نشست و مادر استکان چای را جلوی او گذاشت دل را بدریا زد و گفت :

— مادر من میخواهم امروز بروم به کمیته و خود را برای رفتن به جبهه جنگ معرفی کنم — مادر با شنیدن این کلمه نه تنها خودش را

نباخت بلکه از رشادت او خوشحال هم شد
اما او میدانست که رفتن علی به کمیته بی-
فایده است چون هنوز او کوچک و صغیر است
و او را بجبهه جنگ نمیفرستند گفت :

- عزیزم تو بفرض اینکه به کمیته هم بروی
ترا بجبهه نمیفرستند ، تو هنوز کوچک
هستی .. تو هنوز از صدای غرش آسمان
مینرسی و وقتی رعد و برق میشود رنگ از
رویت میبرد و قلبت میخواهد از جا کنده
شود ، چطور میتوانی بجبهه جنگ بروی و
صدای بمب و خمپاره انداز و رگبار مسلسلها
را تحمل کنی ، درحالیکه از صدای غرش
آسمان باطاق من پناه میآوری ... ؟

- مادر من میروم ، من میخواهم در جنگ
در راه تحکیم اسلام و حفظ آب و خاک کشورم
خدمت کنم .. من تصمیم را گرفتهام که
به جبهه بروم .

- علی جان از حرف من ناراحت نشو ...
آدمی اگر خدمتگزار است بانواع مختلف
میتواند خدمت کند ...

- من میخواهم در جنگ برای رسیدن به
پیروزی خدمت کنم .

- می فهمم عزیزم ... بهمین دلیل است که
میگویم انسان میتواند بانواع مختلف خدمت
کند ... خدمت به جنگ زدهها خدمت
بجنگ است ، جمع آوری مواد غذایی و ارسال
آنها برای جبهه خدمت بجنگ است منتهی
در پشت جبهه ، خدمت بیازماندگان شهداء
خدمت بجنگ است ، چه باعث تقویت

روحیه سربازانی که در جنگ می جنگیدند
میشود .. آنها می فهمند که اگر ایشان در
جبهه می جنگیدند کسانی هم هستند که در
پشت جبهه آنها را یاری میکنند و وزن و
فرزند و مادر و پدر آنها رسیدگی میکنند ...
صرفه جوئی در مصرف مواد غذایی خدمت
بجنگ است ...

- تو اگر هم به کمیته میروی از کمیته بخواه که
ترا در خدمات پشت جبهه شرکت دهد
- نه مادر ... این فکراهی است که برای
خودت خوب است ... من باید به جبهه
بروم .. اگر تو موافقت نکنی یک روز صبح که
از خواب بلند شوی می بینی من نیستم
چطور وقتی میخواستم راه پیمائی بروم تو
خودت و بابام هم می آمدید ، یادت رفته
جعفر که آنوقتها دوسالش بود بغلت میکردی
و الله اکبر گویان راه میافتادی حالا بمن
میگوئی به جبهه برو ... نخیر .. من باید
بروم و میروم .

- مادر علی که مقاومت را بیهوده میدید
گفت :

خوب پسرم ، صبحانهات را بخورظهر که
پدرت آمد با او مشورت میکنیم بلکه او یک
راه عاقلانه پیدا کند ، اما تو مطمئن باش که
تو اگر برای نامنویسی بروی قبولت نخواهند
کرد

بالاخره علی موافقت کرد که تا ظهر صبر
کند شاید پدرش راه خوبی برایش پیدا کند

پزشک دلسوز برای بهبود بیمار خویش چاره بیندیشد .

نتیجه این که شما مادر گرامی تا هنگامیکه مربی و معلم فرزند خود را در مقام یک پزشک لایق و کارآشنا نیافته اید ، هرگز از نقاط ضعف فرزند خود ، چیزی را به او نگوئید و حتی اگر هم او را اینچنین لایق و گره گشا یافتید ، در آن هنگام هم — جز در موارد بسیار ضروری از فرزند خود پیش او کله شکایت نکنید ، غیبت و عیبجویی نکنید و از لغزشهای کودکانه او چیزی نگوئید ،



بگذارید فرزند شما در نگاه معلمش خوب و خواستنی و دوست داشتنی بماند و از لغزشها و بداخلاقیهایش چیزی نداند .

میپرسید پس چگونه راه تربیت فرزندم را فراگیرم ؟ باچه روشی به برطرف کردن عیبها

و نقاط ضعف فرزندم بپردازم ؟ اگر از مربی و معلم او در این مورد کمک نخواهم ، از چه کسی کمک ویاری و راهنمایی بخواهم ؟ پس در مشورت با معلم فرزندم چه بگویم ؟ چه بشنوم ؟ ؟

ببینید : درطول تماسهای بسیار طولانی که با پدران و مادران و مربیان و همکاری نزدیکی که با آنان داشته‌ام ، کمتر دیده‌ام که گله و شکایت و گزارشهای عیبجویانه مادران و پدران در قضاوت و نگاه معلمان سوء تأثیر نگذاشته باشد ؛ معمولا این گزارشها معلمان را نسبت بآن فرد خاص ، بی علاقه میکند و احيانا بدبین میکند ، مگر این که مربی واقعا لایق و آگاه و از نظر روحی کاملا قدرتمند و توانا باشد بدین جهت است که پیشنهاد میکنم — جز در موارد بسیار نادر و ضروری — از نقاط ضعف و عیوب کودکانه فرزند خویش بمربی و معلمش مستقیما چیزی نگوئید ، گله و شکایت نکنید و آبروی فرزند خود را ، همچون آبروی خویش حفظ کنید ، آیا دوست دارید از شما گله و شکایت کنند ؟ عیوب پنهان شما را برای دیگران بازگو کنند ؟ نه دوست ندارید ، بدانید که فرزند شما هم درست مانند شما — دوست ندارد که عیوب پنهانش را ، رازهای خانهاش را برای دیگری بگوئید و برعکس از شما میخواهد که آبرو داری و رازداری کنید .

میگوئید : پس اگر با معلم فرزندم در مورد برطرف کردن لغزشها و نقاط ضعف او مشورت

دیدار معلم فرزندم بروم ؟ تعریف و ستایش که نکنم ، سخنی هم بگله و شکایت که نگویم پس چه بگویم ؟

این سؤال را پس از یکی دو دیدار مشورتی ، خود شما بخوبی میتوانید پاسخ دهید و میتوانید نتیجه و تجربه خود را برای پیوند بفرستید تا دیگران نیز بهره‌مند شوند موفق باشید .

حالا پس از مطالعه دقیق این مقاله ، درباره سئوالات زیر بیشتر ببینید :

— آیا درست است که شادی و بازی دیگران را کودکان را برنج فرزند خویش بکشیم ؟ چه تأثیری دارد ؟

— آیا دوست دارید فرزند خود را رود تفسیر بعدرسه گذارید ؟ بچه منظوری ؟ آیا این اقدام حتما مفید خواهد بود ؟ تثانی که در این نوشته آمده ، بچه معنائی است ؟

— آیا دوست دارید دیگران در حضور معلم مدرسه ، از فرزند شما بدگویی و شکایت کنند ؟ چرا ؟ پس آیا درست است که خود شما از فرزند خود مستقیما بدگویی بکنید این گله گزاری چه تأثیری در معلم خواهد داشت ؟ آیا معلم ویا معلمین فرزند خود را میشناسید ؟ با آنان آشنا شده‌اند ؟ درباره مسائل آموزشی و تربیتی فرزند خود با آنان مشورت کرده‌اید ؟

نکنم ، باچه کسی مشورت کنم ؟ نمیگویم با او مشورت نکنید واز او یاری و راهنمایی نخواهید ، بلکه میگویم ، مستقیما این کار را انجام ندهید : مثلا بهتر است در جلسات عمومی مشورتی که برای طرح مسائل تربیتی در مدرسه تشکیل میشود ، مشکلات تربیتی خود را ، بدون اشاره بنام و نشان خود و فرزند خود ، کتبا مطرح کنید واز مربیان لایق و کارآشنای مدرسه راه حل بخواهید ، با معلمانی که با فرزند شما کار مداوم ندارند بمشورت بنشینید ، مسائل را نه بطور خصوصی بلکه بصورت کلی با معلم فرزند خود مطرح کنید ، بدون این که او بفهمد این مساله ویا این نقطه ضعف مربوط به فرزند شماست ، مثلا از او بپرسید : راستی در کلاس شما کسی لجبازی میکند ؟ یا او چگونه رفتار میکند ؟ با کودکان بی ادب چگونه برخورد میکنید ؟ برای رفع عیوب اخلاقی شاگردان خود چه تدابیری بکار میبرید ؟ ... معمولاً کودکان کلاس شما در چه خلیقاتی مشترکند ؟

چه نکاتی را در تربیت اخلاقی آنها باید بیشتر مراعات کرد ؟

و خلاصه این که اسرار و مسائل کودک خود را تا آنجا که میتوانید در خانه حل و فصل کنید و نگذارید لغزشهای کودکانه او را دیگران بدانند ، مبدا خدای ناکرده از چشم آنها بیفتد .

مبیسید پس دیگر برای طرح چه مطلبی به

— اصل در رابطه با همکیشان برادری و صفاست ، خواه آنان در منطقه و محیط ما باشند خواه در محیطی دیگر ، مومن برادر مومن است ، بیاریش میشتابد ، زیربازویش را میگیرد ، به او مدد میرساند ، از او حمایت میکند ، نوع روابطش با یتیم مومن ، مسکین ، ابن‌السبیل مومن براساس مودت و رحمت ، اصلاح و سازش ، سلم و صفا و است .

— اصل در رابطه با دیگر انسانها ، مادام که توطئه‌های و محاربه‌های در جامعه اسلامی پدید نیآورند ، وفای بعهد ، عمل به قرار و تعهد برخوردار خوش و صادقانه ، رعایت اخلاق و آداب ، بخشش و رحمت بآنان ، عفو و خیر— خواهی ، دعوت به خیر از طریق حکمت و پند دهی ، عدم تحقیر آنان ، عدم سرزنش و آزار آنها ، ایجاد محیط امن برای آنان تامین حد متوسطی برای زندگی مادی‌شان رعایت عدالت و انصاف و دوری از خودمداری و خودپسندی است ، بدیهی است به هنگامی که خلاف آن رخ دهد برخوردها به خلاف خواهند بود .

در رفتار اجتماعی :

هدفها در رفتار اجتماعی براساس اصول زیر است :

— کوشش به کاستن میزان خلاف .

— معذرت خواهی درحین لغزشها .

تلاش بایجاد زمینه رشد و ارتقاء در آنها ، محبت و حمایت بآنها ، بدهی و مسئولیت در امر تربیت‌شان ، رفع نیازهای مادی و معنوی شان ، آشنا کردن شان به وظیفه ، دادن آگاهیهای لازم بآنها برای داشتن یک حیات شادافتمندانه ، رعایت مساوات بین فرزندان توجه بیشتر بدختر و است .

— اصل درباره زوجین رعایت حقوق هم ، سعی در تکمیل و تکامل هم ، کوشش برای پرورش نسلی متعهد و آگاه ، حفظ و احترام هم ، گذشت و اغماض از خطای هم ، ایجاد زمینه برای سکون هم و مودت و رحمت نسبت بهم ، پوشش عیوب هم ، محرم رازهم و است .

— اصل درباره برادر و خواهر رعایت روابط انسانی ، همخونی ، مددکاری بهم ، وحدت و الفت باهم و درباره بستگان رعایت حق رحم ، کمک کاری بهم ، زیربازوگیری ازهم ، داشتن پیوند حسنه با همدیگر است .

در رابطه با دیگران :

منظور از دیگران همه کسانی هستند که آدمی با آنها بگونه‌ای مستقیم یا غیر مستقیم در رابطه است اگر چه آنان از خویشان نباشند ، این گروه ممکن است از افراد همکیش ، اصل کتاب ، کافر یا بطور کلی یک انسان بمعنای ظاهری و عام کلمه باشد .

- تحمل دشواریها .
- هدایت .
- توجه به عیوب خود بیش از دیگران .
- سعی در برآوردن گمراهان و آگاه کردن جاهلان .
- گشادگی چهره برای کوچک و بزرگ .
- دلسوزی برای ستمکار در جهت اصلاح او .
- ایجاد تفاهم و خدمت میان افراد و گروهها .
- توجه به انتقاد و خودداری از عیبجویی .
- تضامن ، تکامل و تعاضد اجتماعی .
- بحرکت درآوردن دیگران بسوی هدف .
- دعوت بحق با حکمت و موعظه حسنه .
- داشتن انصاف نیکو .
- دوستی با همه ملل و جمعیتها بدون درنظر گرفتن امر نژاد .
- اجتناب از بدکاری و تباهی .
- شاکسازی محیط حیات انسانی از آلودگی- .
- بازگشت به مسئولان درحین اختلاف .
- های گوناگون .
- خوشسخنی با دیگران .
- تسهیل راه حفظ صلح جهانی .
- سعی در ترک مکافات .
- تکیه بروحودت اجتماعی .
- شفق و عطف ب مردم .
- رشد و ارتقای بشریت .
- خودداری از تعرض و خصومت بیحساب .
- داشتن سعه صدر در برابر مخالفان .
- پایبندی به قید و تکلیف و مسئولیت .

در امور اجتماعی :

- اصولی که در این زمینه مطرح است :
- رعایت عدالت در قضا و داوری .
- خواستن وظیفه و مسئولیت به تناسب امکان .
- کنترل و نظارت امور و رفتارها .
- مشاوره برای تصمیم گیری معقول .
- رحمت و بخشش خلق .
- ایفای کیل و میزان به قسط .
- اجرای حدود و قصاص برای تنبیه و عبرت غیر .
- تکیه به تساوی اجتماعی .
- عفو و گذشت در برابر خطاها .
- همکاری و تعاون در امور .

در رابطه با جامعه بشری :

- اصولی که در این زمینه نبر مطرح است بسیار و از آن جمله است :
- زندگی براساس صلح و سلم و صفا .
- دور داشتن جامعه از پلیدیها و آلودگیها .
- رفع اختلاف و سعی در ایجاد امت واحده .
- رفع نیازهای مشترک براساس تقسیم کار .
- قبول مسئولیت و وادار کردن دیگران بآن قبول .
- احترام به عقاید مخالف .
- خیرخواهی و خدمت وزیر بازوگیری

کرد و انتظار وزارت آموزش و پرورش این است که انشاءالله این همکاری تحقق پذیرد .
این پدر و مادرها مخصوصا اولیاء دانش -



۲۳۵ آموزشگاه بتحصول اشتغال دارند ،
کارشناسان دفتر آموزش کودکان استثنائی
بعد از انقلاب شکوهمند اسلامی کوشش کردند
که بدون تظاهر ناآجا که توانستند در برنامه
برنامهریزی و اجرای این برنامهها اقدام
نمایند ، هرچند که انتظار مردم انقلابی ما
خیلی بیش از اینهاست و امیدواریم با
برنامههای بنیانی سناد انقلاب فرهنگی این
نوع دانشآموزان هم از جهت کمی وهم از
لحاظ کیفی بیشتر زیر پوشش رفاهی و آموزشی
قرار گیرند .

فراوش نکنیم (کلکم راعِ وکلکم مسئول عن
رعبته) همه ما مسئول هستیم .

در حکومت اسلامی من وجود ندارد همه باهم
باید در جهت پیشبرد هدفهای تعلیم
و تربیت اسلامی کوشش نمائیم ، هرگز آموزش
و پرورش از مردم و مردم از آموزش و پرورش
جدا نیستند و این همکاری و مشارکت است که
میتواند خدمت صادقانه باین کودکان را
تحقق بخشد . در بودجه سال ۶۰ در مقطع

دبستانی برای هر دانشآموز ۳۰۰۰ ریال
و در مقاطع دیگر ۳۵۰۰ ریال در نظر گرفته
شده که این مبلغ از سالهای قبل بیشتر است
امیدواریم با همکاری سازمان بهزیستی همه
مردم که خوشبختانه همکاری موثرشان
مخصوصا در اینمورد قابل تقدیر است بتوانیم
تا سرحد امکان در اینمورد فعالیت داشته
باشیم ، فقط همکاری و مشارکت وهم آهنگی
است که پیشرفت کار را ممکن میسازد .

آموزان عقب مانده باید تفهیم شوند که :

ایام زمانه از کسی دارد ننگ

کاو درغم ایام نشیند دلتنگ

اما آنچه که آموزش و پرورش درمورد اینگونه
بچهها بعداز انقلاب انجام داده هر چند
ناچیز است ولی امیدواریم ظلیعهای باشند
برای اقدامات ثمربخش بیشتر ، هم اکنون
تعداد ۱۲۸۳۷ دانشآموز در ۱۶۵ کلاس و



کلید درب کوچه را شنید و متوجه در شد که پدر در آستانه در نمودار گردید و با او گفت :
چرا بزیر زمین نمیروی...؟ مگر بارها نشنیده‌ای که گفتند وقتی آژیر قرمز کشیده میشود چراغها را خاموش کنید و بزیر زمینها یا جاهای امن بروید...؟
علی گفت :

— چرا پدر شنیدم... اما...
— اما چی... دیگه اما نداره... آنچه گفتند و دستور دادند باید عمل کنیم...
علی بدنبال پدر راه افتاد و بزیر زمین رفت با خود میگفت : موقع خوبی است... همین الان بمادرم میگویم که از پدرم اجازه بگیرد او پهلوی مادر نشست... بمادر تکیه داد با انگشت به پهلوی مادر میزد و میگفت بگو بگو... ده بگو...
— مادر چیزی نمیگفت اما علی آنقدر بگو...
بگو... را تکرار کرد که پدر گفت :

— چی میگوید ، بگو... بگو... خوب بگو به بینم چه میخواهد...
— مادر که از دست نق نق کردن علی بسته آمده بود گفت :
— هیچی... امروز دیگه علی نغمه تازه‌ای ساز کرده... من شخصا حرفی ندارم اما او هنوز سش کم است .

— چی شده...؟ میخواهد برایش خواستگاری بروی...؟
— مادر خنده بلندی سرداد و گفت :
— نه بابا از خواستگاری مهمتر

آنروز نا ظهر در حیاط کوچک منزلشان قدم زد و نقشه کشید ، گاهی خود را در مقابل مخالفت پدر میدید و با او با استدلال میپرداخت و گاهی در جبهه جنگ میدید و مجروحان جنگ را یاری میکرد...
گاهی در سنگرمیدید که با اسلحه کارآمد راه را بر دشمن سد کرده است... گاهی... گاهی

آنروز در نظر علی ساعتها بکندی میگذشت هر ساعت بدرازای روزی بود و برعکس روزهای دیگر پدر ناهار بمنزل نیامد ، وقتی ساعت یک بعد از ظهر مادر ناهار را آماده کرده و علی را بر سر سفره غذا طلبید ، علی با حالتی خشمگین بر سر سفره آمد و شروع به خوردن غذا کرد و در اثناء خوردن گفت :
— پس چرا بابام نیامد...؟

— من چه میدانم... خودم هم نگران هستم...
علی که آنروز در نظرش سالی آمده با

نگرانی واضطراب روز را گذراند ، در آن هنگام که تاریکی شب بر سپیدی و روشنایی روز فائق آمد و خورشید در پشت قله‌های بلند البرز کوه از نظرها ناپدید میشد چراغها برای شکاف انداختن بین تاریکی‌ها روشن شدند ناگاه آژیر خطر بصدا آمد و تمام اهل شهر چراغها را خاموش کردند و بزیر زمینها پناه بردند ، علی نگران تر از همیشه بر آسمان پرستاره نگاه میکرد و اما در درون او انقلابی برپا بود که صدای پیچیدن

خواستگاری چیه ؟ او میخواهد برود به جبهه
کجا ... ؟ .. جبهه ... ؟
- بله .. جبهه

- مگر او میتواند ... ؟ کمیته افرادی را که
هنوز بسن قانونی نرسیده‌اند برای رفتن به
جبهه نامنویسی نمیکند .

- علی زیر لب غرغر کرد اما دیگر پاسخی
بپدر نداد ... چند روزی که از این ماجرا
گذشت روزی علی باتفاق یکی از دوستانش که
از لحاظ سن از او بزرگتر بود به کمیته رفت تا
شرایط رفتن به جبهه را جویا شود ، در
کمیته‌هم با او گفته شده بود کسانی که به جبهه
میروند حتما باید بسن قانونی رسیده باشند
و بدوا تعلیمات نظامی به‌بیینند تا ما بتوانیم
آنها را به جبهه بفرستیم .

علی چیزی نگفت و از کمیته بیرون آمد اما
بمصدق آنکه میگویند پری رو تاب مستوری
ندارد ، چو در بندی ز روزن سر بر آرد .
بدنبال روزنی دیگر میگشت تا راهی به جبهه
باز کند

روزها از پی یکدیگر میگذشتند و علی
مترصد بود تا موقعیتی مناسب پیدا کند ،
یکی از شبها که افراد خانواده دور هم گرد
آمده بودند و مشغول دیدن برنامه تلویزیون
بودند زنگ در بصدا درآمد ، علی دوید که
درب را باز کند یا باز کردن درب فریاد کشید
- مادر ... خاله آمد

مادر علی بطرف حیاط دوید و خواهر را در
آغوش گرفت و بوسید و او را بدرون اطاق

راهنما شد .. پس از تعارفات لازم مادر علی
سراغ خواهر زاده‌اش مرتضی را گرفت او گفت
مرتضی چهارماه است که به جبهه رفته از
او خبر ندارم ... خیلی نگران او هستم
آدم که بروم بخرمشهر ، فردا قطار فوق -
العاده ساعت ۶ بعد از ظهر میرود من تا فردا
اینجا هستم ...

- خواهر قدمت روی چشم ... اما تنها
میروی ... ؟

- چه بکنم کسی نبود که با او بروم ، دخترم
که باید منزل باشد برادر کوچکش و پدرش را
مراقبت کند تا من برگردم ، من خیلی دلم
برای مرتضی شور میزنه ، حالا میروم او را
می‌بینم تا یک مدتی خیالم راحت خواهد
بود ...

- علی از فرصت استفاده کرد و گفت :

- خاله من باتومیام بانو برمیگردم تا تو تنها
نباشی ...

خاله علی که تنها بود فورا از پیشنهاد علی
استقبال کرد و گفت :

- بیا خاله بقربون تو بشه ... چه از این
بهتر .. فردا همانجا بلیت میگیریم ...

پدر علی خواست اعتراض کند که مادر علی
بین حرف او دوید و گفت :

عیبی نداره علی با خاله‌اش میرود مرتضی را
می‌بیند و برمیگردد ...

علی خوشحال بار سفر چند روزه را بست و
در روز وساعت مقرر باتفاق خاله‌اش سوار
قطار شدند و بسوی خرمشهر رهسپار گردیدند

— علی از خوشحالی در پوست نمی‌گنجید خوشحال بود که بالاخره چند قدم بمقصد نزدیک شده ، او با خود میاندیشید که به مجرد رسیدن بخرمشهر و پیدا کردن مرتضی باتفاق او به جبهه میروم ، او باخود میگفت من میدانم مرتضی کار مرا درست میکند ، او خودش تمام سوراخ و سیمه‌ها را بلد است علی آنچنان از این سفر خوشحال بود که گوئی نوجوانی است که به حجله می‌رود و پس از سالها دوری به معشوق رسیده است .

خاله علی پس از رسیدن بخرمشهر سراغ پسرش را گرفت و همانروز ورود او را پیدا کرد و بدیدار او نائل آمد مرتضی از دیدن مادر و علی پسرخاله‌اش اظهار خوشوقتی کرد
پس از یک گفتگوی کوتاه قرار شد صبح روز بعد با اجازه از فرمانده اش یک ملاقات کوتاه دیگری با اینها داشته باشد .
علی که وقت مرتضی را خیلی تنگ دید گفت — مرتضی میتونی یک کاری بکنی که منم بیایم به جبهه خدمت کنم . . . ؟ خیلی دلم میخواهد که در جبهه خدمت کنم . . .
مرتضی گفت :

علی تو فکر میکنی تعلیم ندیده بتوانی خدمت کنی . . . برای تعلیم دیدن هم باید بسن قانونی رسیده باشی

— آره علی . . . من میگویم که هیچجده سال دارم . . شناسنامه‌ام همراهم نیست اما مرتضی مرا میشناسد . . .

— مرتضی که بدش نمی‌آمد علی پهلوش بماند

و او را از تنهایی نجات دهد گفت :
خوب فردا باهم میرویم ببینیم چه میشود بالاخره پس از گفتگوهای بسیاری که مرتضی با افراد مسئول در آنجا کرد قرار شد علی یک دوره کوتاه پشت جبهه بخدمات غیر نظامی بپردازد تا درحد خودش خدمتی در راه نجات مذهب و میهنش کرده باشد

علی خدمت در پشت جبهه را آغاز کرد ، هر روز رفت و آمد سپاهیان و افراد را میدید و خدماتی در ردیف کمک باشی‌زخانه ، کمک رسانی و امثال آنرا انجام میداد . . . هنوز چند روزی از شروع بکار او نگذشته بود که مامور رسانیدن پیامی شد ، همانطور که در راه میرفت تا پیام را بطرف مربوطه برساند بمب افکن‌های دشمن مشغول بمباران شدند علی در پناه چند درخت خرما خود را مخفی کرد تا از خطر بمباران در امان باشد . . . او می‌لرزید . . . چشمش سیاهی میرفت ، سرش گیج میرفت ، هیچ نمیفهمید ، تنها مانده بود و قدرت حرکت را از دست داده بود ، بیاد سخنان مادر افتاد از کرده خود و نشنیدن حرفهای مادر فقط یک لحظه نادم و پشیمان شد ، وقتی بمب‌افکن‌ها بمب‌های خود را ریختند و درحال مراجعت بودند نفسی براحتی کشید و برای رسانیدن پیام براه خود ادامه داد ، در راه مورد اصابت گلوله دشمن قرار گرفت و دست راستش آسیب دید اما از آنجا که فاصله او تا بیمارستان صحرایی چند قدمی بیش نبود او کشان‌کشان

خود را به بیمارستان رساند و در بیمارستان دست او را پانسمان کردند و گفتند خوشبختانه باستخوان صدمه نرسیده اما امیدواریم که گلوله به عصب برخورد نکرده باشد اگر به عصب برخورد کرده باشد قسمتی از دست از کار خواهد افتاد ...

علی اشک میریخت ... ناله میکرد ... از طرفی از درد دست مینالید ، از طرفی دیگر چطور میتوانست بخانه ونزد پدر ومادر بازگردد که در نتیجه نافرمانی وخودسری بلائی بر سر خودش آورده بود که یک عمر باید علیل باشد و نام او را در دفتر معلولین ثبت کنند ... باخود میاندیشید ومیگفت :

اگر خدمتی کرده بودم مصیبت معلول شدن را بهتر پذیرا بودم اما اکنون میفهمم که در نتیجه حماقت و اصرار بیجا خود را برای همیشه علیل وناتوان کردم ...

آری علی باتفاق خاله اش بمنزل بازگشت مادر وپدر که دست علی را وبال گردنش دیدند اول تصور کردند که تصادف کرده یا بزمین افتاده اما پس از آنکه ماجرا را از زبان خودش وخاله اش شنیدند دقایقی چند بهت زده باو نگاه کردند ولی چه میتوانستند بکنند ... آنها خشمگین بودند از اینکسه فرزندشان از راه جهالت ونادانی این بلا را برسر خود آورده نه از راه خدمت زیرا اگر او میخواست خدمت کند باید تعلیم ببیند واگر تعلیم دیده بود راه رو در روئی با دشمن

و طرز برخورد و جنگوستیز وحمله ویا دفاع را آموخته بود اما او امروز که دستش فلج و از کارافتاده فدای غرور نابجا ونافرمانی از حرف پدر ومادر شده است که باید از این پیشآمد لافاقل برای آینده درس عبرت بگیرد و در رفتن راه کج اصرار نرورد که راه کج او را بگورستان میرد نه بگلستان ، او را نه تنها بسمنزل مقصود نمیرساند بلکه برای همیشه از هدف دور میسازد چه اگر علی سلامت بود درآینده میتوانست خدمات قابل توجهی به مملکت و افراشتگی پرچم اسلام بر سرزمین های کفر بنماید ولی اکنون که دست راست او از حرکت بازمانده چه میتواند بکند جز آنکه بار غم بیدستی را بردوش بکشد ونقاب خجلت وشرمساری از پدر ومادر را بر روی زند ونا واپسین روزهای زندگی تلخی نافرمانی و سرخی شرمساری در ذائقه ورخسار او برجای خواهند بود .

بقیه از صفحه ۳۰

کرده روی از آنان برگردانند در پی ایسن مقدمات میتوان چنین استنباط کرد که منطق اسلام در برخورد با دشواریهای تربیتی در درجه اول پند و اندرز درصورتی که این روش سودمند نگردد در مرحله بعد کناره گیری وهجرت از شخص است که رفتارش نارواست تا او را دریابد که نباید چنین اعمالی را داشته باشد .

۲- عده‌ای از اولیاء در ساعات رسمی کلاس بدون توجه به نظم مدرسه یا مراجعه به دفتر مستقیماً با معلمان تماس گرفته و مدتی از وقت کلاس و دیگر دانش‌آموزان را صرفاً جهت آگاهی از وضع فرزند خود میگیرند تقاضا دارد برای آگاهی از وضع درس فرزند خود با مدیر مشورت کنید و در اوقات فراغت با اطلاع قبلی با معلمین تماس بگیرید .

آنها ندارند و انگهی باهمیت و اعتبار آن نیز آگاه نیستند غالباً در مدرسه و یا در راه مدرسه آنها گم میکنند و یا به یکدیگر قرض داده یا دادوستدهای بچه‌گانه میکنند و یا اینکه از دست فروشان غیر بهداشتی در راه مدرسه خوراکیهای مضر تهیه کرده میخورند که همه اینها اصولاً نظم تربیتی مدرسه را بهم میزند و مشکلاتی برای مربیان فراهم میسازد لذا تقاضا دارد در حد امکان جز در موارد ضروری پول زیاد در اختیار کودکان قرار ندهید .

امیدواریم که بکمک خدای بزرگ در هدف مقدسی که در پیش داریم و آن تربیت انسانهایی پاک و سعادتمند است پیروز بگردیم .

در خاتمه سه نکته دیگر را نیز یادآوری می‌نمایم که امید است مورد توجه قرار گیرد :

۱- عده‌ای از دختر خانمها روی علاقه‌ای که به معلمان دارند برای آنها گل می‌آورند و اینکار صرف نظر از اسراف جنبه بدآموزی دارد بویژه آنکه روی دیگر دانش‌آموزانی که توانائی تهیه آنها ندارند و دلشان میخواهد که بیشتر مورد توجه معلم قرار گیرند اثر میگذارد و احتمالاً ممکن است باعث گردد که معلمان نیز تبعیضاتی (ناگزیر) روا دارند که صحیح نیست ، تقاضا دارد موجبات منع اینکار را فراهم سازید .



شهرسه ماهانه

انجمن اولیاء و مربیان اریلان

بنامی: تهران ۱۱ خیابان فخرآباد کسوی ۱۵

تلفن : ۳۱۰۳۰۱ - ۳۰۱۲۶۷

صندوق پستی : ۱۳/۱۲۵۵

شماره مسلسل ۱۳۷ . شهریورماه ۱۳۶۰

طرح و تنظیم هوشنگ موفق اردستانی

نگ شماره ۳۰ ریال - سالانه ۳۰۰ ریال

مقاصبان میتوانند وجه آئینمان را به

حساب ۱۷۱۲ بانک ملی شعبه مهر و اریلان

و فیس آنها به انجمن ارسال دارند .